یادداشت

رشیدی؛ هم مدرن، هم ایرانی

رضا آشفته

• داوود رشیدی جزء اولین کسانی است که تئاتر مدرن را به صحنه آورد و نمایش «در انتظار گودو» که در دهه ۴۰ خورشیدی برای تئاتر ما بسیار ناآشنا بود، به کارگردانی داوود رشیدی اجرا شد؛ نمایش ابزوردی که هنوز ما نمی‌دانستیم قواعد و اصول اجرائی‌اش چه خواهد بود. با آنکه متون ابزورد در ایران ترجمه شده بود و حتی نمایش‌نامه‌نویسی چون بهمن فرسی با آثارش سعی می‌کرد نوعی ابزورد را در تئاتر ما بنویسد و اجرا کند، اما به‌لحاظ اجرائی، داوود رشیدی به دلیل زندگی و تحصیل در اروپا از نزدیک با این مقوله آشناتر بوده است. رشیدی علاوه‌براین، به تئاتر ملی و ایرانی نیز توجه داشت و مثال روشنش همان حسن‌کچل، نوشته علی حاتمی است که در تئاتر ۲۵ شهریور (سنگلج) اجرا شد. علی حاتمی از شاگردان داوود رشیدی در دانشکده هنرهای دراماتیک بود که در این آشنایی، استاد متوجه هوش و درایت بسیار شاگردش می‌شود و نمایش‌نامه‌اش را به صحنه می‌آورد. او پس از انقلاب یکی از بهترین نمایش‌هایش را در مجموعه تئاتر شهر و به نام «پیروزی در شیکاگو» نوشته والتر وایدلی اجرا کرد. سیروس ابراهیم‌زاده، یکی از بازیگران این نمایش، درباره این نمایش گفته است: «در این تئاتر برای اولین‌بار موسیقی زنده روی صحنه اجرا می‌شد. زنده‌یاد بابک بیات برای آن موسیقی ساخت و علیرضا عصار برای آن نمایش، ساکسیفون می‌زد. مرتضی ممیز هم طراح صحنه بود و حسین سرشار هم قرار بود در آن بازی کند که متأسفانه به دلیل ابتلا به آلزایمر نتوانست و با اشک و آه کار را ول کرد». علی منصور در چهار جلد مجموعه آثار ترجمه داوود رشیدی را در نشر افراز منتشر کرده و چهارمین جلدش به زندگی و خاطراتش تعلق دارد. جلد اول و دوم مجموعه شامل نمایش‌نامه‌هایی می‌شود که رشیدی از هنگام ورود خود به ایران ترجمه کرده و به اجرا رسانده است. «ماجرای کوچه لورسین»، «می‌خواهید با من بازی کنید»، «درخت تبریزی دوم دست چپ»، «آخرین گودو»، «جان در برده»، «لباس باشکوهی به رنگ بستنی شیری» و «پیروزی در شیکاگو» از جمله نمایش‌نامه‌هایی است که در جلد اول این مجموعه گنجانده شده است. داوود رشیدی زاده ۲۵ تیر ۱۳۱۲ در تهران است و در پنجم شهریور به دلیل ایست قلبی از دنیا رفت.

عکس: علی حدادی امل

رسول صدرعاملی درباره «داوود رشیدی» گفت:

او «تکیه‌گاه» بود

فرانک آرتا

«داوود رشیدی» از میان رفت؛ اما مگر می‌شود خاطره بازی درخشان او را در «فرار از تله» جلال مقدم فراموش کرد؟ یا فیلم‌های «کندو» و «هیولای درون»، «خانه عنکبوت» و «کمال‌الملک» و «بی‌بی چلچله» و «گل‌های داوودی» را؟ داوود رشیدی در نقش «مفتش شش‌انگشتی» در سریال تکرارناپذیر «هزاردستان»، بی‌بدیل بود؛ با چهره‌ای بی‌احساس که با وجود خنده‌های مرموز، جماعتی را زیر نفوذ خود داشت. جسم خاکی او رفت مثل هر انسانی از این جهان؛ اما هنر او هیچ‌وقت از بین نمی‌رود و نخواهد رفت.

به دلیل همکاری‌های متعدد با زنده‌یاد داوود رشیدی درباره شخصیت حرفه‌ای ایشان چه تحلیلی دارید؟

من بعد از تجربه نویسندگی و تهیه‌کنندگی فیلم «خونبارش» در سال ۱۳۵۸، قصد داشتم نخستین فیلم بلند سینمایی خود را بسازم. در سال ۱۳۶۰ فیلم «رهایی» را کارگردانی کردم که تنها بازیگر حرفه‌ای فیلم آقای رشیدی بودند. قصه «رهایی» درباره رزمنده‌ای ایرانی بود که دایی‌اش راننده لوکوموتیو بود که بعد از اشغال خرمشهر می‌خواست آن را به شهر بازگرداند. نقش لوکوموتیوران را آقای رشیدی بازی کرد. واقعیت این است که حضورم در عرصه فیلم‌سازی با کمک‌های بی‌دریغ داوود رشیدی صورت گرفت؛ یعنی کمک‌های ایشان باعث شد من فیلمم را به‌راحتی بسازم. ایشان در آن سال‌ها بالاترین مدرک تحصیلی در زمینه تئاتر داشتند که در آن زمان دست‌نیافتنی بود و هرکسی از چنین امتیازی برخوردار نبود.

آقای رشیدی چگونه به شما کمک کرد؟

ایشان در کنار من بزرگ‌منشانه و با سعه‌صدر کامل ایستاد و با متانت به من کمک کرد. دیگر بازیگران فیلم هیلدا پیرزاد و داوود رضایی بودند که آن زمان شناخته شده نبودند. من هم آن زمان ۲۴-۲۵ سال بیشتر نداشتم و ممکن بود در کاری حرفه‌ای، بازیگران نخواهند چندان با من همراهی کنند، اما وقتی کسی مثل داوود رشیدی با آن سابقه درخشانش در سینما و تئاتر در کنارت قرار می‌گیرد و با متانت به کارگردانی جوانی مثل من چَشم می‌گوید، آن‌وقت دیگر عوامل حساب کار دستشان می‌آید و از تو تبعیت می‌کنند و درواقع به لوازم شرایط حرفه‌ای تمکین می‌کنند. آن وقت این بازیگران جوان می‌فهمند تافته جدا بافته از دیگران نیستند و دیگر تفرعن‌آمیز رفتار نمی‌کنند. اینجاست که آدم معنای واقعی «تکیه‌گاه» را درک می‌کند و آن وقت با وجود چنین تکیه‌گاهی امن توانستم کارم را به انتها برسانم. من چند سال پیش در «جشن خانه سینما» برای بزرگداشت داوود رشیدی فیلمی ساختم و به این موارد اشاره کردم.

یعنی بازیگر جدا از رفتار حرفه‌ای، باید اخلاق و منش انسانی خود را در قبال دیگران و همکاران خود رعایت کند. درست است که این نوع رفتار مقابل دوربین دیده نمی‌شود، ولی حتما در پشت دوربین درک خواهد شد؟

بله، ولی متأسفانه در نسل جدید چنین مسائلی را کمتر شاهد هستیم. برخی از بازیگران ما وقتی مشهور می‌شوند، متأسفانه دیگر گذشته‌شان را فراموش می‌کنند!

البته برخی از بازیگران هم معتقدند به‌هرحال با تلاش فردی و استعدادشان به این جایگاه رسیدند و به قولی نمی‌خواهند دیگر باج بدهند. نظرتان چیست؟

این نگاه اشکالی ندارد. مسلم است هر کسی با اتکا به تلاش و استعداد خود، به موفقیت می‌رسد. اما ظاهرا در این مسیر نکته مهمی فراموش شده که در این کشور دختران و پسران زیادی زندگی می‌کنند که مستعد و فوتوژنیک‌اند و برای رسیدن به چنین جایگاهی از شایستگی‌های زیادی برخوردارند. شاید آنها هم اگر چنین فرصتی برای‌شان پیش می‌آمد، حتما به چنین موفقیت‌هایی می‌رسیدند. پس هر موفقیتی حاصل مجموعه‌ای از شرایط است.

البته به نظر می‌رسد چنین اخلاقی در همه‌جا حاکم شده. در مطبوعات هم شاهد چنین رفتارهای حرفه‌ای هم هستیم.

اصلا بخش اصلی جامعه ما درگیر چنین وضعیتی شده. به همین دلیل به آنها شبه‌روشنفکر می‌گویند. من همیشه این سؤال برایم مطرح می‌شد که چرا به برخی‌ها چنین صفتی را می‌چسبانند، اما دیدم در برخی جاها درست می‌گویند. کسانی که در بدو امر با پشتوانه‌ای وارد می‌شوند، ولی در ادامه بدون آموزش‌وپرورش، گذشته خود و به طور کلی گذشتگان را انکار می‌کنند و تازه بدون هرگونه سواد مدعی هم می‌شوند! اما تجربه ثابت کرده چنین افرادی در ادامه مسیر حذف می‌شوند. من به پشتوانه داوود رشیدی عزیز توانستم فیلم بعدی‌ام، یعنی «گل‌های داوودی» را بسازم. هر چند که در آن فیلم هم بازیگران شناخته‌شده‌ای مثل آقایان مشایخی و والی و خانم معصومی حضور داشتند. اما آنها شناختی از کار من نداشتند. اما حضور داوود رشیدی در این فیلم، آنها را متقاعد کرد و این نکته مهمی بود.

آقای صدرعاملی شما بازیگران زیادی را به سینما معرفی کرده‌اید مثل ترانه علیدوستی، نسرین مقانلو، کتایون ریاحی، پگاه آهنگرانی، نگار جواهریان، طناز طباطبایی، فرهاد اصلانی، خاطره اسدی و... حتما با طیف زیاد و متنوعی از خصوصیات بازیگران آشنا هستید. فکر می‌کنید راز ماندگاری بازیگرانی مثل داوود رشیدی چیست؟

من فکر می‌کنم در درجه اول انسان بزرگی بود و البته حرفه‌ای‌بودن او در کار در جای خودش ستودنی بود. او زندگی پرباری داشت و البته پر از فرازونشیب. و مهم‌تر اینکه کسی مانند احترام برومند در کنارش حضور داشت که مجموعه‌ای از اخلاق و محبت و عشق را عملا به ما نشان دادند. حتی اگر به رفتارهای لیلی رشیدی در کارهایش توجه کنید، حتما متوجه می‌شوید در چه خانواده‌ای تربیت شده و چقدر فرهنگ برایش مهم است. به نظرم داوود رشیدی عاقبت بخیر شد. فقط ما باید به فکر خودمان باشیم که چه عاقبتی پیش‌روی‌مان خواهد بود.

برای شرکت در دهمین جشنواره بین‌المللی سینماحقیقت؛

مستندسازان تا ۳۱ شهریورماه فرصت دارند

مستندسازان سینمای ایران برای شرکت در دهمین دوره جشنواره بین‌المللی فیلم مستند ایران «سینماحقیقت»، تا ۳۱ شهریور ۹۵ فرصت دارند.

مدیر روابط‌عمومی مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی با اعلام این خبر، افزود: عموم تهیه‌کنندگان و مستندسازان محترم ضمن مطالعه آیین‌نامه جشنواره، تا روز ۳۱ شهریور ۹۵ فرصت دارند مشخصات جدیدترین آثار مستند خود (تولید فروردین ۱۳۹۴ به بعد) را روی وب‌سایت جشنواره به نشانی www.irandocfest.ir ثبت کنند.

شهنام صفاجو تأکید کرد: گزینه ثبت‌نام در پایان روز ۳۱ شهریور روی سایت جشنواره غیرفعال می‌شود و مستندسازانی که مشخصات اثر مستند خود را به ثبت رسانده و کد رهگیری گرفته‌اند، حداکثر تا روز ۱۵ مهر فرصت دارند نسخه نهایی فیلم خود را برای بازبینی به دبیرخانه جشنواره تحویل دهند که این مهلت با توجه به فاصله زمانی کوتاه تا آغاز جشنواره (حدود دو ماه) تمدید نخواهد شد.

وی ادامه داد: با بررسی دقیق جشنواره‌های معتبر جهانی، به این نتیجه رسیدیم که معمولا ستاد برگزاری جشنواره‌ها برنامه ویژه‌ای برای نقاط عطف زمانی خود درنظر نمی‌گیرند؛ بنابراین «سینماحقیقت» در دهمین دوره برپایی خود هم مثل گذشته، بر اجرای یک جشنواره استاندارد و حرفه‌ای بین‌المللی تمرکز خواهد کرد.

برپایه اظهارات مدیر اجرائی جشنواره، بخش‌های اصلی این دوره از جشنواره بین‌المللی سینماحقیقت عبارتند از: مسابقه ملی (مستندهای کوتاه/ نیمه‌بلند/ بلند)، مسابقه بین‌الملل (مستندهای کوتاه/ نیمه‌بلند/ بلند)، جایزه شهید آوینی (فیلم‌های مستند حوزه مقاومت، انقلاب اسلامی و دفاع مقدس)، جایزه ویژه مدافعان حرم، بخش‌های جنبی ملی و بین‌المللی، کارگاه‌های پژوهشی و بازار فیلم مستند.

وی در پایان گفت: ثبت‌نام اینترنتی آثار بخش مسابقه ملی دهمین دوره جشنواره «سینماحقیقت»، تا ۳۱ شهریور روی وب‌سایت www.irandocfest.ir ادامه خواهد داشت و امیدوارم تهیه‌کنندگان و مستندسازان محترم هرچه زودتر نسبت به تکمیل این فرم اقدام کنند.

مرور سینمای مستند کرمان در سینماحقیقت

جشنواره بین‌المللی «سینماحقیقت» در دهمین دوره برپایی خود، به تکریم سینمای مستند کرمان می‌پردازد.

در بخش «مرور سینمای مستند کرمان» این جشنواره که با مشارکت اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان کرمان برگزار می‌شود، منتخبی از آثار مستندسازان کرمانی به نمایش درآمده و در مراسم اختتامیه جشنواره، لوح تقدیر و هدایایی به آنها اهدا خواهد شد.

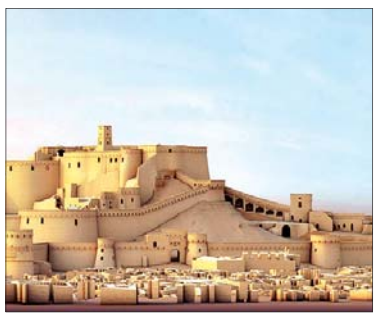

نکوداشت دو پیشکسوت سینمای مستند کرمان نیز از دیگر برنامه‌های این بخش ویژه است که با اهدای نشان فیروزه سینماحقیقت، تندیس جشنواره، لوح تقدیر و هدایای نقدی به آنان همراه خواهد بود.

در سال‌های گذشته، جشنواره سینماحقیقت به مرور «سینمای مستند جنوب» و «سینمای مستند اصفهان» پرداخته بود. تکریم استاد ناصر تقوایی و حسن بنی‌هاشمی در بخش سینمای مستند جنوب و زاون قوکاسیان، رضا مهیمن و محمود کیانی‌فلاورجانی در بخش سینمای مستند اصفهان، از برنامه‌های این بخش ویژه بود.

سال گذشته نیز آیین بزرگداشت «محمدرضا مقدسیان» و «مرتضی ندایی»، دو چهره فقید سینمای مستند ایران، در جشنواره سینماحقیقت برگزار شد.

گفتنی است کاروان سینمای مستند ایران متشکل از استادان، داوران و برگزیدگان دهمین دوره جشنواره بین‌المللی سینماحقیقت، پس از پایان جشنواره عازم شهر کرمان خواهد شد.

بخش ویژه «کشاورزی» به جشنواره سینماحقیقت اضافه شد

دهمین جشنواره بین‌المللی فیلم مستند ایران «سینماحقیقت» در بخش ویژه‌ای، میزبان فیلم‌های مستند با موضوعات مختلف کشاورزی خواهد بود.

در بخش ویژه «کشاورزی» این جشنواره که با مشارکت وزارت جهاد کشاورزی برگزار می‌شود، منتخبی از آثار مستند مرتبط با کشاورزی و موضوعاتی مانند زراعت، آبیاری، منابع طبیعی، دامپروری، شیلات، مرتع، جنگل و... به نمایش عمومی درمی‌آید.

این بخش ویژه جشنواره سینماحقیقت هیأت انتخاب و داوری مجزایی دارد و به برگزیدگان آن در مراسم اختتامیه جشنواره نیز تندیس کشاورزی، لوح تقدیر و سه جایزه نقدی «هشت»، «هفت»، «شش»میلیون‌تومانی اهدا خواهد شد.

با توجه به اینکه امسال برای اولین بار، بخش ویژه کشاورزی در جشنواره سینماحقیقت راه‌اندازی شده است، دبیرخانه جشنواره استثنائا پذیرای فیلم‌های مستند تولیدی سال ۱۳۹۲ به بعد، با موضوعات یادشده خواهد بود.

بنابراین همه تهیه‌کنندگان و مستندسازان برای شرکت در این بخش، تا پایان ۳۱ شهریور ۹۵ فرصت دارند ضمن مراجعه به دبیرخانه جشنواره سینماحقیقت (به نشانی تهران، خیابان سهروردی شمالی، میدان شهید قندی، مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی، طبقه اول، شماره تلفن ۸۸۵۲۸۳۱۴) و تکمیل فرم شرکت، نسبت به ارائه فیلم‌های مستند خود با موضوعات کشاورزی برای بازبینی اقدام کنند.

*** مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی سازمان امور سینمایی، دهمین دوره جشنواره بین‌المللی فیلم مستند ایران «سینماحقیقت» را در روزهای ۱۴ تا ۲۱ آذر ۱۳۹۵، با شعار «حقیقت بهترین راهنماست» که از فرمایشات حضرت علی(ع) است، در شهر تهران برگزار خواهد کرد.**

یادی از دوست

بخشی از خاطرات ما بود

ناصر ملک‌مطیعی

برگشت به گذشته و مروری بر خاطرات در سن‌وسال بالا، حال‌وهوایی دارد که تشریح و توجیه آن ساده و آسان نیست. استاد بسیار گرامی، داوود رشیدی، هم قسمتی از خاطرات زندگی ماست و آثار و رفتار و منش او با قامتی رسا در متن و بطن جامعه هنری ما خودنمایی می‌کند. درگذشت او بسیار تأسف‌آور و ناگوار و برای همکارانش مصیبتی بزرگ است. با عرض تسلیت به خانواده عزیز و محترم رشیدی، به‌ویژه همسر گرامی و دختر هنرمندش، خود را در این واقعه دردناک سهیم و شریک می‌دانم.

یکی از ارزش‌های تئاتر ماست

جعفر والی

داوود رشیدی را پیش از آمدنش به ایران می‌شناختم و رفت و آمد خانوادگی با او داشتم بنابراین می‌دانستم در خارج از ایران تئاتر می‌خواند و دوست داشتم زودتر برگردد و بیشتر با او آشنا شوم. مشتاق این بازگشت دوباره بودم و وقتی آمد؛ متأسفانه چون دوستان نمی‌شناختندش، زیاد تحویلش نمی‌گرفتند، اما من یکی از بازیگران اولین نمایشی بودم که او به نام «می‌خوای با من بازی کنی؟» کارگردانی کرد. من و منوچهر فرید و ژاله صبا (دختر صبا) برای این کار کاندیدای بازیگری شدیم و یکی از همکاران هم در آن نقش یک مجسمه را بازی می‌کرد. نمایش در یک سیرک و محوطه آن می‌گذشت و چیزی بین کمدیا دلارته و کمدی بلوار بود. این نمایش در تالار کوچک اداره تئاتر که ۷۰ تا ۸۰ نفر تماشاگر در آن جا می‌گرفت، اجرا می‌شد. داوود با اولین کار نشان داد که هم فراست و شعور و هم دانش کار را دارد. این اجرا موفقیت‌آمیز بود و برای رشیدی شد اعتباری در جامعه هنری و باعث شد در متن دیگری که شخصیت بیشتری نیز داشت، همه دوستان لطف کنند و نقش قبول کنند. کار دومش «کاپیتان قره‌گوز» بود که در تالار فرهنگ اجرا شد. بعد هم آن را در تالار دهقان، واقع در لاله‌زار اجرا کرد که باز هم موفقیتی برای او بود. او همیشه نمایش‌نامه‌های نوین و مطرح جهانی را برای نخستین‌بار ترجمه و برای اجرایش اقدام می‌کرد. برای همین همیشه در تئاتر ما تأثیرگذار بوده است.

بعد «در انتظار گودو» را کار کرد که به نظرم با توجه به تعداد زیادی از اجراهایی که از این متن دیده‌ام، او توانسته بود با نظرگاه ساموئل بکت اثرش را اجرا کند و در آن فضاسازی و طنز تلخ مطابق با آنچه در تئاتر ابزورد مرسوم است، در صحنه شکل بگیرد. این اجرا نیز بسیار سروصدا کرد و در آن باز هم شاهد نوآوری‌هایی بودیم که برای تئاتر ما تازگی داشت.

او بعدها یک کاباره سر تقاطع بهار و انقلاب را تبدیل به سالن تئاتر کرد و بسیاری از او تشکر کردند چون همه تئاترهای لاله‌زار را کاباره کرده بودند و او برعکس عمل کرده بود. او در این تالار هم نمایش «می‌خوای با من بازی کنی؟» را روی صحنه برد که از استقبال بیشتری برخوردار بود چون تالارش بزرگ‌تر بود. بعد هم چند متن دیگر را روی صحنه برد که همه موفقیت‌آمیز بودند. بعدها به تلویزیون رفت و در آنجا چند تله‌تئاتر تولید کرد و زیر نظرش بسیاری تله‌تئاتر کار می‌کردند.

داوود رشیدی همیشه در زندگی شوخ بود و حتی سر کارهایش با همین شوخی‌ها مانع از کهنگی و بیات‌شدن نقش می‌شد و حتی تلاش می‌کرد که نقش را باطراوت و تازه اجرا کند و همیشه هم این شوخ‌طبعی را با خودش داشت.

بعد از انقلاب هم همین روال را در تئاتر رعایت می‌کرد و دوست داشت که مطرح‌ترین متون را اجرا کند که یکی‌اش «ریچارد سوم» ویلیام شکسپیر بود و پیش از آن هم، «پیروزی در شیکاگو» را کار کرده بود که با قدرت و نوآوری روی صحنه آمد و به‌دور از اداواصول بود. کارش و در میزانسن و بازی‌ها همه‌چیز درست و هماهنگ بود و درکل برنامه‌اش قشنگ بود.

او حتی در سینما هم به‌درستی بازی می‌کرد و در زندگی و همکاری‌اش با دیگران بسیار دوست و رفیق بود؛ یعنی می‌شد روی دوستی‌اش حساب کرد.

او یکی از ارزش‌های تئاتر ما بود و بسیار بر تئاتر ایران تأثیر گذاشته است. ما متأسفانه یک ارزش را از دست داده‌ایم، اما این چیزی است که سراغ همه ما می‌آید، خدایش رحمت کند.

ادامه از صفحه ۱۲

واقعیت در غبار

در غیبت واقعیت- و سندیت- حقیقتی هم در کار نیست و حقیقت نمایی‌ایی. چه می‌ماند جز «غبار» ؟ به‌راستی آیا «غبار» واقعیت دارد؟ با پیش‌فرض اسطوره‌زدایی و تَقَدس‌زدایی از واقعیتِ جنگ و آدم‌هایش که واقعی‌اند، نمی‌شود نه احمد متوسلیان ساخت و نه هیچ آدم واقعیِ دیگری. هیچ رویداد واقعی را هم نمی‌توان بازسازی کرد. از بحث میزانسن - که با کارگردانی تفاوت دارد - هم بگذریم که در این فیلم ابدا وجود ندارد. فیلم‌ساز از مستند، رنگ مایه‌های خاکستری یا قهوه‌ای فیلم‌های خبری می‌فهمد، و کهنگی ظاهری‌شان. مستند، جلوه و جلادادن و کهنه‌نمایی نیست. مستند، پلاستیک نیست و بی‌جان؛ نمایشی است واقعی، حاصل کار چشم و دست؛ بخشِ زنده از وجودِ فیلم‌بردار است و فیلم‌ساز؛ بخشی که با حس، باور و آگاهی آنها همساز است؛ مانند روایت فتح که بهترین مستند جنگی ماست. روایت فتح، مستندِ منحصربه‌فردِ شخصیت‌پردازانه‌ای است که هم هستی آدم‌های جبهه را ضبط می‌کند و هم مرگ- شهادت - آنها را. نگاهِ روایت به فتحِ درونیِ رزمنده‌هاست. و راوی مظلومیت، حماسه و راویِ قهرمانان بنام و گمنامِ فردی و جمعیِ دفاع ما. اَکتِ بیرونی - زمینی- این قهرمانان رو به دفاع از سرزمین یا پس‌گرفتن بخشی از آن، اسارت یا کشتن دشمن دارد؛ و اَکتِ درونی‌شان رو به آسمان. روایت هم فرد را می‌کاود و عَیان می‌سازد و هم جمع را و حضور این فردیت و جمعیت را در جبهه‌ها. فضاسازی روایت که سخت بر واقعیت تکیه دارد، تجلی حقیقت را مدنظر دارد. روایت به اِنکشافِ واقعیت - و فضای واقعی- می‌پردازد و به آن سندیت و اصالت تام می‌بخشد. فضایی که ظاهرا بر زمین اتکا دارد، با نَریشن مرتضی آسمانی می‌شود و وجه درونی آدم‌ها نیز و آرمانشان به ظهور می‌رسد. نَریشن، بخشی از فرمِ زنده اثر است که محتوای درونی آن را می‌سازد. لحن نَریشن تنهایی درونی، مظلومیت و حماسه، نَقب به درون، آمادگی برای شهادت و پیوستن به آسمان را به‌خوبی می‌رساند. وقتی نَریشن با صدای محزونِ آن ورایی، نخلستان‌های خرمشهر را مرکز جهان می‌نامد و خرمشهر را شهری در آسمان. ما آن را باور می‌کنیم؛ ما باور مرتضی را باور می‌کنیم و این اساس باورپذیری ما در سینماست.

دوربین روایت نظاره‌گرِ منفعل نیست، زنده است و شاهد فعال، و شهادت می‌دهد. دوربین برخلاف همه دوربین‌های روی دست، نه دِکوراتیو است و بی‌معنا، نه تحمیل‌گر و خودنما. دوربین متحد با دوربین‌چی فعال مایشاء، به جست‌وجو و اِنکشافِ واقعیت می‌پردازد . بداهَت، قصه‌گویی و سادگی در بیان، اساس کار است. همین است که فرم می‌سازد و محتوا می‌آفرینند. فیکس‌کردن و نه آهسته‌کردنِ نماهای مرگ- شهادت- گویی ایست حرکت است و زمان؛ خروج از زمان مادی است و گُذار به زمان غیرمادی.

دستمایه سینما به‌خصوص در مستند، واقعیت بی‌واسطه تجربه‌شده در زمانِ حال است. هربار که روایت را می‌بینیم گویی رویدادها در زمان حال در حال وقوع‌اند. همه اینها روایت را ماندنی کرده و به فَتح رسانده؛ و راوی‌اش را.

اما در «غبار» با نقطه نظر سوم شخص جمع و نه حتی مُفردِ بی‌هویتی طرفیم که تکنیک را تجربه می‌کند. این سوم شخصِ جدا از روایت چه چیزی می‌تواند روایت کند؟ جز ظَنِ خویش، که به زور اِسلوموشن باید نمایشی شود. دستگیری «احمد» را در اِسلوموشن و زندانش را به یاد بیاورید: نمایی از آویزان‌شدن - مثلا شکنجه - او با بدن خونین اما مثل همیشه با صورت تمیز؛ و بعد اظهار پشیمانی‌اش بی‌هیچ چالش و خطری. چرا؟ آیا چون سبیل داشته و مثلا چپ بوده - یا نبوده؟- چنین راحت اظهار ندامت می‌کند؟ در چه شرایطی؟ کِی از سبیل به ریش می‌رسد و چگونه؟ با چند کتابی بی‌جلد که در ۴۰ روز بیمارستان داشته؟ چرا تَحَولش روایت نمی‌شود؟ آیا انقلاب منجر به آن شده؟ چرا اصلا انقلاب در فیلم نیست؟ و چرا او هیچ خلوتی ندارد؟

یا به یاد بیاورید صحنه‌ای که خبر شهادت وَزوایی را به متوسلیان می‌دهند: او از دوربین دور می‌شود. حتی صورتش را نمی‌بینیم. تصویر اِسلوموشن می‌شود تا مثلا ما بفهمیم خبر بدی شنیده. چرا به جای دیدنِ چهره و عکس‌العملش، تصویر آهسته می‌شود؟ فیلم‌ساز توقع دارد تماشاگر خودش خبر مرگ و اثر آن را در ذهن بازسازی کند؛ که نمی‌شود. فیلم‌ساز می‌گوید: «این دورشدن از دوربین به معنای نزدیک‌شدن به مخاطب است». این دیگر یک شوخی کامل است و یک تَوَهُم ناب.

چهره وَزوایی در لحظه شهادت را نیز نمی‌بینیم و مکثی روی آن، تا بفهمیم آیا از این رفتن راضی است و آماده آن با لبخندی یا...؟ مرگ غیرحماسی - بدونِ مرگ‌آگاهی و مرگ‌طلبی- به جای شهادت. مرگ حتی تِراژیک نیست. دفعی است و بی‌حس و بی‌تأثیر؛ و تمام. ادامه‌ای در کار نیست؛ و آسمانی. این، تقدس‌زدایی از واقعیت است و از قهرمان. یعنی واقعیت، تقلیل یافته، مادی شده و از درون تهی شده که حتی زمینی و واقعی هم نیست؛ پلاستیک است.

گفتار تهی و تصاویر تهی‌تر چیزی جدی از متوسلیان و پیرامونش - جنگ - به ما نمی‌دهد. آخرین نمایی که از فیلم می‌بینیم، چهره سخت‌گریم‌شده بازیگر است، به جای عکسی از چهره واقعی او. گویی فیلم‌ساز می‌خواهد جعل را به جای واقعیت بنشاند و ناباوران هم عکس بازیگر را به جای اصل بگیرند؛ اما کپی برابر اصل نیست. واقعیت در غبار نمی‌ماند. غبار کنار می‌رود و واقعیت عیان‌تر می‌شود.